

«فرآیند اثبات تقصیر یا اشتباه قاضی و اثر آن بر حق دادخواهی»

نقد و بررسی رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ دیوان عالی کشور (۱۳۹۹/۰۴/۱۷)

ماندانا آقاجانی^۱

چکیده

در حقوق ایران، بر خلاف برخی کشورها، برای تقصیر و یا اشتباهاتی که قضات در ارتباط با وظایف حرفه‌ای خود مرتکب می‌شوند، مسؤلیت در نظر گرفته شده است. اصل ۱۷۱ قانون اساسی، ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات و ماده ۲۴ آیین‌نامه قانون اخیر، مربوط به حق و چگونگی مطالبه خسارت ناشی از تقصیر و یا اشتباه قاضی است. تفسیر متفاوت دادگاهها از مواد فوق در ارتباط با نحوه و آیین دادرسی این‌گونه دعوی، منجر به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ دیوان عالی کشور شد. این رأی، به نظر نگارنده، از پاره‌ای جهات نمی‌تواند تضمین‌کننده برخی حقوق اساسی افراد باشد. الزام به رعایت ترتیب مراجعه به دادگاه عالی انتظامی قضات و سپس دادگاه عمومی، مسأله‌ای است که در دسترس بودن دادگاهها برای دادخواهی اشخاص (اصل ۳۴) را با مانع رویه رو می‌کند. به علاوه، از یک طرف، تجویز صدور قرار عدم استماع دعوا، در صورت عدم رعایت ترتیبی که رأی وحدت رویه مقرر کرده است، باعث صرف وقت و هزینه بیشتر دادخواه در فرآیند دادرسی می‌شود و از طرف دیگر، صدور این قرار موجبات بی‌اعتمادی دادخواهان عادی و غیرآگاه به امور حقوقی را نسبت به دستگاه قضایی فراهم خواهد کرد. بنابراین، برخلاف آنچه رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ دیوان عالی کشور معمول داشته است، به نظر می‌رسد تفسیر به نفع دادخواه و بر اساس حقوق اساسی وی، با عدم الزامی بودن رعایت ترتیب مراجعه به دادگاههای فوق سازگاری بیشتری داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: تقصیر، اشتباه، قاضی، خسارت، آیین دادرسی، رأی وحدت رویه ۷۹۱

رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۱۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

لزوم سبق احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات بر رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی

متن رأی

[با عنایت به ماده ۳ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم (۱۷۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دادگاه عمومی حقوقی تهران منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است. بنابراین مدعی ورود خسارت مذکور ابتدا باید درخواست خود را به دادگاه عالی انتظامی قضات تقدیم و پس از احراز تقصیر یا اشتباه قاضی، دعوای حسب مورد، به طرفیت قاضی مقصر یا دولت در دادگاه عمومی حقوقی صالح اقامه کند. بر این اساس، رأی شماره ۰۰۶۴۶ مورخ ۱۳۹۸/۴/۳۰ شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است].

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مقدمه

خسارت در لغت به معنای زیان کاری، زیان مندی، زیان و ضرر است (معین، ۱۳۸۶، ۶۲۶). این کلمه در عرف در معنای «خسارت زدن»، «خسارت دیدن» و «خسارت پرداختن» مورد استفاده قرار می‌گیرد و در معنی اصطلاحی نیز، در دو مفهوم «زیان وارد شده» و «جبران زیان وارده» کاربرد دارد. معنای اصطلاحی دوم خسارت، یا همان جبران زیان وارد شده، نه تنها به حکم عقل و اخلاق، بلکه بنا بر قاعده فقهی لاضرر لازم است و ضرر جبران نشده در اسلام وجود ندارد (محقق داماد، ۱۴۰۱).

گوناگونی عوامل ورود زیان، تنوع خسارات و نحوه جبران آنها، باعث شده که در قوانین متعدد و به طرق مختلف، به خسارات، نحوه جبران و چگونگی مطالبه آنها پرداخته شود. آنچه در این نوشتار و به تبع بررسی رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ دیوان عالی کشور مورد توجه قرار خواهد گرفت، تنها یکی از مصادیق گوناگون انواع خسارات و نیز، فرآیند مطالبه آن است؛ خسارتی که به سبب تقصیر و یا اشتباه قاضی به زیان دیده وارد می‌شود.

مسئولیت قاضی ناشی از تقصیر و یا اشتباه او در انجام وظایف حرفه‌ای، در بسیاری از کشورها مورد شناسایی واقع نشده است و در برخی دیگر، محدود به موارد مصرح و خاص است.^۱ قانون اساسی مشروطه ایران مصوب سال ۱۲۸۵ هجری شمسی، اشاره‌ای به جبران خسارت

۱. در حقوق آمریکا، قضا در انجام وظایف قضایی از مصونیت مطلق برخوردارند و در صورتی که در انجام اعمال حرفه‌ای خود به اشخاص خسارت وارد کنند، تحت هیچ عنوانی نمی‌توان علیه آنها اقامه دعوا کرد. مصونیت این قضا از مسئولیت مدنی صرفاً محدود به تصمیمات و اعمال قضایی ایشان بوده و شامل سایر اقدامات آنها نمی‌شود. برای تفکیک اقدام قضایی از غیرقضایی نیز ملاک، ماهیت عمل و تصمیم است لیکن، اصل این است که عمل قضایی است مگر این که غیر قضایی بودن آن ثابت شود (جلیلود، ۱۳۷۳، ۱۶). در انگلستان نیز وضع تا حد زیادی مشابه آمریکا است و اثبات مسئولیت قضا به سختی و در موارد بسیار نادر صورت می‌گیرد؛ بر اساس ماده ۴۵ قانون قضا صلح مصوب ۱۹۷۹ این کشور، قاضی فقط در جایی که خارج از صلاحیت قضایی خود عمل کرده باشد مسؤول جبران خسارت ناشی از دادرسی است و در غیر این صورت، حتی اگر تصمیم او ناشی از تقصیر و یا سوء نیت باشد، مسئولیتی نخواهد داشت (محمدی مطلق، ۱۳۹۱، ۳). در فرانسه، مواردی از مصادیق امکان مطالبه خسارت از قضا پیش بینی شده است که در این موارد، اشخاص می‌توانند به علت تقصیر در انجام وظیفه علیه ایشان شکایت کنند. در این کشور مسئولیت مدنی قاضی منوط به ارتکاب تقصیر شخصی است لیکن، در این صورت زیان دیده می‌بایست علیه دولت طرح دعوا کند؛ دولت در صورت محکومیت، خسارت وارده به زیان دیده را جبران می‌کند لیکن، می‌تواند به قاضی مقصر رجوع کند. در این صورت دعوای دولت علیه قاضی در صلاحیت انحصاری شعبه مدنی دیوان عالی کشور است (شمس، ۱۳۸۱، ۱۹۲).

ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی نداشت و اصل ۸۱ متمم قانون اساسی مذکور^۱ نیز، تنها مسأله تقصیر حاکم محکمه را در ارتباط با تغییر شغل وی مطرح می‌کرد. اصل ۱۷۱ قانون اساسی فعلی ایران،^۲ متضمن لزوم جبران خسارات ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی و بیانگر یکی از منابع مسؤولیت است.^۳ بدین ترتیب قانون گذار در اصل ۱۷۱ قانون اساسی، برای اولین بار در حقوق ایران و با الهام از نظرات فقها و قاعده لاضرر، به طور صریح برای تقصیر قضات در برابر زیان دیدگان، مسؤولیت مدنی پیش‌بینی کرده است (نقی زاده، ۱۳۹۳، ۱۴۲). شناسایی تقصیر قضایی نشان دهنده اهمیت موضوع در نظر قانون گذار است و بنابراین سایر قوانین نیز می‌باید در پرتو این اصل تنظیم و یا تفسیر شوند (سلطانی نژاد، ۱۳۷۶، ۱۵۰). با این حال، علی‌رغم این که اصل یکصد و هفتاد و یکم با صراحت به لزوم جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی پرداخته است و اگرچه قانون اساسی ایران از نظر تنوع مطالب و تعداد فصول و اصول، از جمله قوانین اساسی مفصل محسوب می‌شود (هاشمی، ۱۴۰۰، ۶۷)، لیکن این قانون در ارتباط با شکل کلی فرآیند دادرسی و مرجع صالح در رسیدگی به اثبات تقصیر یا اشتباه قاضی ساکت است. علاوه بر اصل ۱۷۱ قانون اساسی، قوانین متعددی از جمله قانون نظارت بر رفتار قضات،^۴ قانون

۱. اصل ۸۱ متمم قانون اساسی مشروطه: «هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی‌توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد مگر این که خودش استعفاء نماید».

۲. اصل ۱۷۱ قانون اساسی ایران: «هر گاه در اثر تفسیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود، و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد».

۳. اصل ۱۷۱ قانون اساسی مربوط به اشتباه موضوعی، اشتباه حکمی و یا اشتباه در تطبیق حکم بر موضوع توسط قاضی است و شامل سایر اشتباهات قاضی که مربوط به تصمیمات شغلی و حرفه‌ای او نباشد، نمی‌شود.

۴. مواد ۶ و ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۰۷/۱۷؛ ماده ۶: «امور زیر در صلاحیت دادگاه عالی است: ۱- رسیدگی به تخلفات انتظامی قضات، ۲- رسیدگی به پیشنهاد دادستان در مورد تعلیق قاضی از خدمت قضایی، ۳- ترفیع پایه قضایی، ۴- رسیدگی به اعتراض به قرار تعلیق تعقیب انتظامی، ۶- اظهارنظر در خصوص اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی و ماده ۳۰ این قانون». ماده ۳۰: «رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در صلاحیت دادگاه عمومی تهران است. رسیدگی به دعوی مذکور در دادگاه عمومی منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی است. تبصره- تعلیق تعقیب یا موقوفی تعقیب انتظامی یا عدم تشکیل پرونده مانع از رسیدگی دادگاه عالی به اصل وقوع تقصیر یا اشتباه قاضی نیست».

مجازات اسلامی،^۱ قانون آیین دادرسی کیفری^۲ و قانون ثبت اسناد و املاک^۳ نیز، به عنوان مبانی قانونی جبران این مصداق خاص از خسارت شناخته می‌شوند. در این میان، مواد ششم و سی ام قانون نظارت بر رفتار قضات به تعیین مرجع صالح و فرآیند رسیدگی به دعوای مطالبه خسارت از قاضی می‌پردازد و اظهارنظر در خصوص اشتباه یا تقصیر قاضی را در صلاحیت دادگاه‌های عالی انتظامی قضات قرار می‌دهد و ضمن بیان صلاحیت دادگاه عمومی تهران در

۱. مواد ۱۳، ۴۸۶ و ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۰۲/۰۱؛ ماده ۱۳: «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها، حسب مورد نباید از میزان و کیفیتی که در قانون یا حکم دادگاه مشخص شده است تجاوز کند و هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود، در صورتی که از روی عمد یا تقصیر باشد حسب مورد موجب مسؤلیت کیفری و مدنی است و در غیر این صورت، خسارت از بیت المال جبران می‌شود». ماده ۴۸۶: «در صورت ثبوت عمد یا تقصیر از طرف قاضی صادرکننده حکم قطعی، وی ضامن است و به حکم مرجع مذکور، حسب مورد به قصاص یا تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» و بازگرداندن دیه به بیت المال محکوم می‌شود». ماده ۵۹۷ «تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده»: «هر یک از مقامات قضایی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود این که رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده به هر عذر و بهانه اگر چه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را بر خلاف قانون به تأخیر اندازد یا بر خلاف صریح قانون رفتار کند دفعه اول از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضایی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد». ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۰۹/۰۷: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی شود در مورد ضرر مادی در صورت تقصیر مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در موارد ضرر معنوی چنانچه تقصیر یا اشتباه قاضی موجب هتک حیثیت از کسی شود باید نسبت به اعاده حیثیت او اقدام شود».

۲. مواد ۱۴، ۲۵۵ و ۲۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۰۴؛ ماده ۱۴: «شاکی می‌تواند جبران تمام ضرر و زیان های مادی و معنوی و منافع ممکن الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند. تبصره ۱- زیان معنوی عبارت از صدمات روحی یا هتک حیثیت و اعتبار شخصی، خانوادگی یا اجتماعی است. دادگاه می‌تواند علاوه بر صدور حکم به جبران خسارت مالی، به رفع زیان از طرق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن حکم کند. تبصره ۲- منافع ممکن الحصول تنها به مواردی اختصاص دارد که صدق اتلاف کند. همچنین مقررات مرتبط به منافع ممکن الحصول و نیز پرداخت خسارت معنوی شامل جرایم موجب تعزیرات منصوص شرعی و دیه نمی‌شود». ماده ۲۵۵: «اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضایی، حکم برائت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود، می‌توانند با رعایت ماده (۱۴) این قانون خسارت ایام بازداشت را از دولت مطالبه کنند». ماده ۲۵۹: «جبران خسارت موضوع ماده (۲۵۵) این قانون بر عهده دولت است و در صورتی که بازداشت بر اثر اعلام مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی باشد، دولت پس از جبران خسارت می‌تواند به مسئول اصلی مراجعه کند».

۳. ماده ۷۳ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶: «قضات و مأمورین دیگر دولتی که از اعتبار دادن به اسناد ثبت شده استنکاف نمایند در محکمه انتظامی یا اداری تعقیب می‌شوند و در صورتی که این تقصیر قضات یا مأمورین بدون جهت قانونی باشد و به همین جهت، ضرر مسلم نسبت به صاحبان اسناد رسمی متوجه شود محکمه انتظامی یا اداری علاوه بر مجازات اداری، آنها را به جبران خسارات وارده نیز محکوم خواهد نمود».

رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی، در نهایت و در بخش اخیر ماده ۳۰، اعلام می‌دارد: «... رسیدگی به دعوای مذکور در دادگاه عمومی منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی است». متعاقباً ماده ۲۴ آیین‌نامه قانون اخیر^۱ نیز مقرر می‌دارد که چنانچه شخصی ادعای خسارت ناشی از تقصیر و یا اشتباه قاضی را داشته باشد، باید ابتدا به دادسرا و یا دادگاه عالی انتظامی قضات مراجعه کند و در صورت احراز اشتباه یا تقصیر قاضی در دادگاه عالی، برای مطالبه خسارت به دادگاه عمومی تهران مراجعه کند.

بررسی اصل ۱۷۱ قانون اساسی، ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات و ماده ۲۴ آیین‌نامه این قانون نشان می‌دهد که اختلاف میان دادگاه‌های حقوقی که در نهایت منجر به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ دیوان عالی کشور شده است، ناشی از تعبیر متفاوت از ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات و واژه «منوط» در قسمت اخیر این ماده و نیز وجود ماده ۲۴ آیین‌نامه این قانون است که موجبات صدور آراء متهاافت را فراهم کرده است.

گزارش پرونده^۲

الف) آراء شعب هشتم و دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران

رأی شعبه هشتم

[حسب محتویات پرونده ۳۰۰۶۷۷۰ شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، آقای قربان ... به طرفیت دولت جمهوری اسلامی ایران و آقایان ۱. مددشیر ...، ۲. ناصر ...، ۳. حسینعلی ... و ۴. خانم مهوش ... به خواسته صدور حکم به پرداخت خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی در حوزه قضایی شهرستان تهران اقامه دعوی کرده است و شعبه ۲۰۸ دادگاه عمومی حقوقی پس از رسیدگی‌های لازم، طی دادنامه ۹۶۰۱۹۰۰ - ۹۶/۱۲/۲۶ با توجه به این‌که به موجب ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۹۰/۷/۱۷ و ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی

۱. ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۲/۰۲/۳۰: «هر شخص نسبت به اشتباه یا تقصیر قاضی منجر به خسارت ادعائی داشته باشد باید بدو حسب مورد به دادسرا یا دادگاه عالی مراجعه کند. در صورت احراز اشتباه یا تقصیر قاضی در دادگاه عالی مدعی می‌تواند برای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی به دادگاه عمومی تهران مراجعه و طرح دعوا کند».

۲. روزنامه رسمی کشور <https://rrk.ir/Laws/ShowLaw.aspx?Code=22224>

قانون مذکور، مصوب ۹۲/۲/۲۵ ریاست محترم قوه قضائیه، رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی، منوط به احراز تقصیر یا اشتباه وی در دادگاه عالی انتظامی قضاات است و به دلالت نامه شماره ۹۰۰۰/۲۰۴۴۷/۶۰۰/۱۰۰ تاریخ ۹۶/۱۱/۱۴ تقصیر قضاات مورد نظر تاکنون در مرجع یادشده به اثبات نرسیده است و در وضعیت فعلی (قبل از اثبات تقصیر یا اشتباه در دادگاه عالی انتظامی قضاات) موجبات رسیدگی فراهم نیست مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم استماع دعوا صادر کرده است و پس از تجدیدنظرخواهی از این رأی شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران طی دادنامه ۹۸۶۲۱-۹۸/۴/۲۳ چنین رأی داده است: «اولاً، راجع به تجدیدنظرخواندگان ردیفهای سوم و چهارم به لحاظ استرداد دعوا بدوی طی دادنامه ۹۶۰۱۴۸-۹۶/۸/۱۶ همان شعبه تعیین تکلیف شده و صدور مجدد رأی وجاهتی نداشته است. ثانیاً، ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضاات رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار داده و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه را مکلف به رسیدگی در ماهیت کرده است. ثالثاً، دادگاه می‌بایست بر اساس ماده ۳۰ مذکور نسبت به بررسی ارکان و شرایط مسؤولیت مدنی اقدام سپس و عندالاقضاء، احراز تقصیر را ضمن گردشکاری از دادگاه عالی انتظامی قضاات استعلام و اصدار رأی می‌کرد مع‌الوصف و مستنداً به مواد ۳۴۸، ۳۵۳ و ۳۶۵ قانون آیین دادرسی ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته، پرونده برای رسیدگی ماهوی راجع به تجدیدنظر خواندگان ردیف اول و پنجم به دادگاه محترم بدوی اعاده می‌شود».

رأی شعبه دوازدهم

[به دلالت محتویات پرونده ۹۷۱۴۳۵ شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر تهران، در مورد دعوی آقای رضا ... به طرفیت وزارت دادگستری و آقایان ۱. رمضان ...، ۲. شعبان ... و ۳. قربان ... به خواسته صدور حکم به پرداخت خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی و سایر خسارتهای قانونی در شعبه ۲۰۸ دادگاه عمومی تهران طی دادنامه ۹۷۰۰۹۹۴-۹۷/۷/۲۵ با توجه به این که به موجب ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضاات و ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور مصوب ۹۲/۲/۲۵ رسیدگی به دعوی جبران خسارت موضوع خواسته منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضاات است و به دلالت نامه ۹۰۰۰/۲۰۴۴۷/۶۰۰/۱۰۰ -

۹۶/۱۱/۱۴ تقصیر مزبور تاکنون در مرجع یادشده به اثبات نرسیده است و دعوا در وضعیت فعلی (قبل از اثبات تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضاات) قابل استماع نیست مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوا صادر شده و شعبه دوازدهم تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه ۹۸۲۰۰۶۴۶ - ۹۸/۴/۳۰ پرونده فوق‌الاشعار، چنین رأی داده است: «... نظر به این که برای مطالبه خسارت اثبات سه عنصر اصلی ضروری است، وجود فعل زیان‌آور، ورود ضرر و رابطه سببیت و فعل زیان‌آور همانا اثبات تقصیر و اشتباه قاضی در دادگاه محترم عالی انتظامی قضاات است و هدایت اشخاص به محاکم حقوقی بدون اثبات این مقدمه و پذیرش دعوای آنها صحیح نیست و اعلام نظر قضات شعبه دوم دادگاه عالی انتظامی قضاات قابل متابعت در دادگاه نبوده است زیرا مطابق مقررات قانونی مدعی می‌بایست توأم با دادخواست تقدیمی تمامی دلایل و مدارک خویش را در جهت ابلاغ به مخاطب برای دفاع به دادگاه تقدیم دارد و مرجع مذکور مجرای برای تحصیل دلیل به نفع مدعی نداشته و ارجاع تقاضای او به دادگاه انتظامی به منزله تحصیل دلیل برای مدعی است. بر این اساس عدم پذیرش در وضعیت حاضر مطابق با مقررات قانونی و اصول دادرسی بوده همان‌طور که پاسخ مرجع محترم مذکور در صفحه ۳۲ پرونده مؤید عدم محکومیت قضات مخاطب دعوا است. بنابراین با استناد به مواد ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی با رد اعتراض، دادنامه صادر شده از دادگاه محترم نخستین را تأیید و استوار می‌نماید، رأی دادگاه قطعی است.»

در نهایت با توجه به این که شعب هشتم و دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران مطابق استدلالهای مذکور با استنباط متفاوت از ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰، در موارد مشابه آراء مختلف صادر کرده بودند، معاون محترم قضایی دیوان عالی کشور در امور هیأت عمومی، در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، طرح موضوع در جلسه هیأت عمومی را تقاضا می‌کند.

تحلیل رأی

الف) بررسی شکلی رأی

رأی وحدت رویه پیش رو دارای انسجام منطقی است و ارتباط نوشتاری مناسبی میان قسمتهای مختلف آن وجود دارد و با توجه به استفاده بجا از نشانه‌های سجاوندی (سگاوندی) مانند «.»،

«،»، «:»، «؛» و غیره، از لحاظ نگارش نیز فاقد ایراد است. بدیهی است صدور رأی با چنین شکل منسجم و صحیح و نظم نوشتاری و نگارشی، شایسته دیوان عالی کشور به عنوان عالی‌ترین دادگاه در نظام حقوقی ایران است.

ب) بررسی ماهوی رأی

موضوع اختلاف میان شعب هشتم و دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، پذیرش و یا عدم پذیرش دعوای مطالبه خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی پیش از صدور رأی دادگاه عالی انتظامی قضا است؛ بدین ترتیب که شعبه هشتم، قرار عدم استماع دعوا به دلیل عدم سبق رسیدگی دادگاه عالی انتظامی قضا صادر شده از دادگاه بدوی را رد و در مقابل، شعبه دوازدهم این قرار را تأیید می‌کند. متعاقب ارجاع اختلاف به دیوان عالی کشور و بررسی امر در هیأت عمومی این دیوان، رأی وحدت رویه مورد بررسی صادر می‌شود. این رأی، به منظور پایان دادن به اختلاف محاکم در تفسیر ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات و همچنین ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی این قانون، ضمن تأیید رأی شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر، تصریح می‌کند که در دعوای مطالبه خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی، مدعی ورود خسارت **ابتدا باید** درخواست خود را به دادگاه عالی انتظامی قضا تقدیم و **پس از** احراز تقصیر یا اشتباه قاضی، دعوا را حسب مورد، به طرفیت قاضی مقصر یا دولت در دادگاه عمومی حقوقی صالح اقامه کند. بررسی رأی وحدت رویه و الفاظ به کار رفته در آن و نیز، تأیید قرار عدم استماع دعوای صادر شده از دادگاه بدوی به تبع تأیید رأی شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر توسط دیوان عالی کشور، به نظر نگارنده، این رأی را از وجوه مختلف قابل نقد و بررسی می‌کند:

در ابتدا باید توجه داشت که اهمیت حرفه قضا و نیز شأن و مرتبه قضات، ملازمه با آن دارد که مرجعی عالی رتبه و تخصصی برای رسیدگی به تخلف، تقصیر و یا اشتباه شاغلان در این حرفه در نظر گرفته شود. وجود دادگاه عالی انتظامی قضا به عنوان مرجع تخصصی صالح برای رسیدگی و احراز این امور، با مسأله سلسله مراتب میان قضات و دادگاهها هماهنگ است؛ زیرا، در بسیاری موارد، تصمیمی که موجب ورود خسارت به زیان دیده شده، رأی قطعی است که اصولاً در دادگاه تجدیدنظر قطعیت یافته و بدیهی است در این موارد، بررسی تقصیر و یا اشتباه قضات دادگاه تجدیدنظر توسط دادگاههای عمومی و بدوی، ناقض سلسله مراتب میان قضات

و دادگاهها خواهد بود. بنابراین، مسأله صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضات در رسیدگی و احراز تقصیر و یا اشتباه قاضی، همان گونه که رأی وحدت رویه پیش رو و ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات و ماده ۲۴ آیین نامه این قانون نیز مقرر کرده اند، به نحو شایسته‌ای با اصول حقوقی سازگار است.

از طرف دیگر، رسیدگی و احراز تقصیر و یا اشتباه قضات توسط یک مرجع تخصصی و عالی، باعث می‌شود که قضات محترم دادگاهها، بدون تشویش و با آسودگی و استقلال بیشتری به رسیدگی و صدور رأی بپردازند؛ زیرا در غیر این صورت، در فرض صلاحیت دادگاههای عمومی و غیرتخصصی در رسیدگی به مسأله تقصیر و یا اشتباه قضات، همواره این دغدغه برای ایشان وجود خواهد داشت که تصمیمات آنها مواجه با ارزیابی سایر قضات در دادگاههای عمومی خواهد بود و بدیهی است این امر، مانع از اتخاذ تصمیمات مستقل و خلاقانه قانون مدار آنها خواهد بود. (البته، مطلبی که در این جا مورد اختلاف است، صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضات در احراز تقصیر و یا اشتباه قضات نیست بلکه، **مسأله لزوم رعایت ترتیب** در مراجعه ابتدائی به این دادگاه عالی است).

به علاوه، به واسطه رسالت و کارکرد ذاتی آراء وحدت رویه، رأی وحدت رویه پیش رو نقش مهمی در جلوگیری از صدور آراء متهاافت ناشی از ابهام در فرآیند رسیدگی به دعاوی خسارت ناشی از تقصیر و یا اشتباه قاضی دارد و بدین ترتیب پس از صدور این رأی، رویه‌ای واحد در ارتباط با فرآیند رسیدگی به این دعاوی پیش روی محاکم قرار گرفته است. در نهایت و اصولاً، وجود رویه و الگوی مشخص در ارتباط با شکل و فرآیند رسیدگی به دعاوی، به شرط درستی، موجبات تسریع و تصحیح عمل کرد محاکم را فراهم می‌آورد و بدیهی است سرعت بخشیدن به فرآیند رسیدگی در دادگاهها، بیانگر نقش مهم حقوق دادرسی در تضمین بهتر حق دادخواهی مصرح در اصل ۳۴ قانون اساسی^۱ است.

صرف نظر از رسالت آراء وحدت رویه در ایجاد رویه قضایی واحد و علی رغم سایر مطالبی که در ارتباط با فواید این رأی وحدت رویه بیان شد، به نظر نگارنده، رأی پیش رو در محتوا حاوی مسائلی

۱. اصل ۳۴ قانون اساسی: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع کند. همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاهها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌تواند از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد».

است که می‌تواند ناقض حقوق اساسی افراد در ارتباط با همان حق اساسی دادخواهی باشد؛ نخست آن که، دو مرجعی کردن رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت ناشی از تقصیر و یا اشتباه قضایی، با آوردن عبارت «... ابتدا باید ... و پس از ...» و الزام افراد به رعایت ترتیب مقرر شده در متن رأی، یعنی مراجعه به دادگاه عالی انتظامی قضات پیش از مراجعه به دادگاههای عمومی، به طور تلویحی اولاً، افراد را از مراجعه به دادگاههای عمومی -پیش از مراجعه به دادگاه عالی انتظامی قضات- منع می‌کند و ثانیاً، اصل «در دسترس» بودن دادگاهها را -به جهت ایجاد مانع در مراجعه اولیه و آسان به دادگاههای عمومی- خدشه دار می‌سازد و بدین ترتیب، حق دادخواهی مندرج در اصل ۳۴ قانون اساسی به عنوان یکی از مهت رین حقوق اساسی ملت، مورد تعرض قرار می‌گیرد.

از وجهی دیگر، به نظر می‌رسد موضوع، تعارض میان یک حق اساسی ماهوی و یک رویه شکلی است؛ تعارض حق اساسی دادخواهی در دست رس برای اشخاص و برگرفته از اصول ۳۴، ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون اساسی، با رویه‌ای شکلی که رأی وحدت رویه پیش رو، از طریق الزام به رعایت ترتیب مراجعه به دادگاه عالی و سپس دادگاه عمومی، در صدد ایجاد آن است. به نظر نگارنده، حفظ و تضمین حقوق اساسی اشخاص، از مهمترین و والاترین اهداف حقوق شکلی و دادرسی است و قوانین دادرسی نمی‌باید در تعارض با این حقوق وضع شوند. بنابراین، در مقام حل تعارض میان این دو، تفسیر به نفع دادخواه در جهت تحقق و تضمین حقوق اساسی وی شایسته به نظر می‌رسد؛ بدین ترتیب، هرگونه رویه شکلی که مانع از دسترسی آسان دادخواه مطالبه گر این گونه خسارات به دادگاههای صالح شود و به عبارت «در دسترس» که در اصل ۳۴ قانون اساسی به آن اشاره شده است خدشه وارد کند، پسندیده نیست.

موضوع دیگر آن که، الزام به رعایت رویه‌ای که رأی وحدت رویه پیش رو آن را معمول می‌دارد، یعنی الزام به مراجعه به دو مرجع رسیدگی با رعایت ترتیب ابتدا دادگاه عالی و سپس دادگاه عمومی، گاهی ممکن است موجب طولانی تر شدن کل فرآیند دادرسی این گونه دعاوی شود؛ بدین ترتیب که در فرض طرح اولیه دعاوی مطالبه خسارت در دادگاه عمومی تهران توسط دادخواه، وفق رأی وحدت رویه مورد بررسی، دادگاه عمومی می‌باید قرار عدم استماع صادر کند. متعاقباً دادخواه باید درخواست خود را این بار به دادگاه عالی انتظامی قضات تقدیم کرده و منتظر

جواب این مرجع بماند. پس از صدور رأی دادگاه عالی، چنانچه اشتباه یا تقصیر قاضی محرز شده باشد، دادخواه باید مجدداً دادخواستی به طرفیت قاضی یا دولت - در صورت احراز تقصیر یا اشتباه - به دادگاه عمومی ارائه کند و منتظر زمان رسیدگی بماند و ... فرآیند ابلاغ قرار عدم استماع دعوا و مهلت تجدیدنظرخواهی از آن و ابلاغ زمانهای رسیدگی دادگاههای عالی و عمومی همگی زمان بر است و این در حالی است که دادخواه در ابتدای اقدام اولیه و مراجعه قبلی خود به دادگاه عمومی و قبل از صدور قرار عدم استماع دعوا، مدتی را صرف فرآیند شکلی دادرسی کرده است.

از طرفی، با برداشت از لفظ «منوط» در قسمت اخیر ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات و تفسیر آن به نفع دادخواه، به نظر می‌رسد در این موارد قرار اناطه موضوع ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی،^۱ به‌عنوان یکی از بهترین ابزارهای قوانین دادرسی، می‌تواند مانع از اطاله دادرسی باشد؛ چرا که در صورت تجویز اناطه، دادخواهی که ابتدا دادخواست خود را در دادگاه عمومی طرح کرده، توسط دادگاه عمومی و پس از صدور قرار اناطه و در راستای تحقق اهداف و وظایف قوه قضائیه که در اصل ۱۵۶ قانون اساسی به آن تصریح شده است، به طرح درخواست خود در دادگاه عالی انتظامی قضات هدایت می‌شود. بدین ترتیب، با پذیرش دادخواست توسط دادگاه عمومی و سپس صدور قرار اناطه و توقف رسیدگی به جهت اعلام نظر دادگاه عالی و متعاقباً صدور رأی توسط دادگاه عمومی، ضمن رعایت حقوق اساسی دادخواه و اصول ۳۴، ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون اساسی، مجموعاً زمان و هزینه کمتری صرف رسیدگی به دعوای دادخواه خواهد شد.

به علاوه، از یک طرف، استفاده از ابزار قرار اناطه توسط دادگاه عمومی، آن طور که شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر به آن اعتقاد دارد، تحصیل دلیل به شمار نمی‌آید؛ چراکه وفق ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی،^۲ دادگاه می‌تواند هرگونه اقدامی را جهت کشف حقیقت انجام

۱. ماده ۱۹ آیین دادرسی مدنی: «هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیتدار متوقف می‌شود. در این مورد، خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی‌کننده تسلیم نماید، در غیر این صورت قرار رد دعوا صادر می‌شود و خواهان می‌تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه صالح مجدداً اقامه دعوا نماید».

۲. ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی: «در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد».

دهد و استفاده از ابزارهای دادرسی مانند صدور قرار اناطه، صدور قرار کارشناسی و یا استعلام از سایر مراجع، از جمله روشهای کشف حقیقت توسط دادگاهها است و از طرف دیگر، عدم ارائه سند احراز تقصیر و یا اشتباه قاضی در قالب رأی دادگاه عالی انتظامی قضات، به دادگاه عمومی ای که دادخواست مطالبه خسارت ابتدائاً به آن داده شده است، به معنی فقدان دلیل مثبت ادعا و نیز تحصیل دلیل توسط دادگاه نیست؛^۱ زیرا در برخی دعاوی، امکان تحصیل دلیل مستند ادعا، رأساً و توسط خود دادخواه وجود ندارد و یا به آسانی امکان پذیر نیست و نیازمند اقدام مقتضی دادگاه است. بنابراین، در این موارد دادگاهها از ابزارهای گوناگون دادرسی مانند قرار اناطه، قرار کارشناسی و یا استعلام از سایر مراجع استفاده و در نهایت به این دعوی رسیدگی می‌کنند. به عنوان نمونه، در دعوی اثبات نسب پس از صدور اعلامیه انحصار وراثت، چنانچه شخصی مدعی شود که با متوفی رابطه بنوت داشته و ادعایش را در دادگاه حقوقی طرح کند و در مقابل، وارث دیگر ادعای او را رد کند، دادگاه حقوقی برای تعیین تکلیف وضعیت نسب مدعی وراثت در دادگاه خانواده، قرار اناطه صادر و رسیدگی را متوقف می‌کند. استعلام نظر کمیسیونهای پزشکی در ارتباط با تقصیر و یا تخلف پزشک در شکایات مربوط به ایراد صدمه بدنی به بیمار و یا، ارجاع شاکی به پزشکی قانونی در دعوی ضرب و شتم، نمونه‌هایی دیگر از اقدامات مقتضی دادگاه در کشف حقیقت و در جریان فرآیند رسیدگی است.

مطلب مورد توجه آن که، در هیچ‌یک از نمونه‌های فوق، نه عمل دادگاه تحصیل دلیل برای مدعی است و نه دعوا و یا شکایت دادخواه، به دلیل عدم ارائه اولیه دلیل مثبت ادعای وی، رد می‌شود. همچنین، عدم استفاده از ابزارهای مفید مقرر در حقوق دادرسی همچون قرار اناطه در مواردی مانند موضوع مورد بحث، هدف قانون گذار از ایجاد چنین ابزارهایی را خدشه دار و کارکردهای مثبت و راه‌گشای این ابزارها را متروک می‌کند. در حالی که شایسته است استفاده از ظرفیتهای ابزارهای حقوق دادرسی به منظور احقاق و تضمین حقوق اساسی اشخاص، دغدغه و هدف قضات محترم و دستگاه قضایی باشد.

۱. به عنوان مثالی دیگر از مصادیق صدور قرار اناطه، می‌توان به دعوی تنظیم سند ملکی که به عنوان صداق به زوج داده شده است توسط زوج و در دادگاه حقوقی اشاره کرد؛ در این دعوا، چنانچه زوج دعوی تقابلی انحلال نکاح را مطرح کند تا دعوی تنظیم سند را از کار بیاندازد، دادگاه حقوقی برای تعیین تکلیف وضعیت نکاح در دادگاه خانواده، قرار اناطه صادر و رسیدگی را متوقف می‌کند (خدابخشی پالندی، ۱۳۸۷، ۳۸). این امر، به معنی فقدان دلیل مثبت ادعا و تحصیل دلیل توسط دادگاه نیست.

مطلب دیگر آن که، بر اساس آنچه پیشتر در بخش گزارش پرونده بیان شد، اختلاف، در پذیرش یا عدم پذیرش شروع به رسیدگی به دعاوی مطالبه این گونه خسارات، ابتدائاً و پیش از رسیدگی در دادگاه عالی انتظامی قضات توسط دادگاههای عمومی است، که نهایتاً دیوان عالی کشور رأی شعبه دوازدهم (عدم پذیرش رسیدگی ابتدائی در دادگاههای عمومی) را تأیید می‌کند. بدین ترتیب، در مواردی که دعوی مطالبه خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی ابتدائاً در دادگاههای عمومی اقامه می‌شود، مستند به تأیید رأی شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر توسط دیوان عالی کشور مبنی بر صحیح بودن قرار عدم استماع دعوا، دادگاه باید قرار عدم استماع دعوا صادر کند. باید توجه داشت که در بسیاری موارد، مدعیان ورود این گونه خسارات، اشخاص عادی غیر از جامعه حقوقی هستند که اعتقاد و یا امکان مراجعه به متخصصان حقوقی و یا وکلای دادگستری را ندارند و بدیهی است عده بی‌شماری از این اشخاص از تمامی قوانین و فراتر از آن، از محتوای آراء وحدت رویه، اطلاع نداشته و احتمالاً و اصولاً، دعوی مطالبه خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی را نیز، مانند سایر دعاوی مطالبه خسارت، در دادگاههای عمومی مطرح می‌کنند. این در حالی است که در حقوق دادرسی، دعوی مطالبه خسارت از مصادیق دعاوی مالی است و طرح آن مستلزم پرداخت هزینه دادرسی بر اساس درصدی از میزان خواسته است. بدین ترتیب، طرح این گونه دعاوی بدو در دادگاههای عمومی و متعاقباً صدور قرار عدم استماع دعوا به تجویز رأی وحدت رویه ۷۹۱ توسط این دادگاهها، باعث از بین رفتن مبالغ بعضاً معتناهی می‌شود که دادخواهان هنگام طرح دعوی خود به عنوان هزینه دادرسی پرداخت کرده‌اند. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که صدور قرار رد و یا عدم استماع دعوا، به دلیل عدم امکان قانونی رسیدگی دادگاه به دعوا و به جهت عدم رعایت اصول حقوقی، از جمله موارد مصرح در ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، نیز اگرچه موجب از بین رفتن هزینه دادرسی پرداخت شده توسط دادخواه می‌شود، لیکن، از بین رفتن هزینه دادرسی در این موارد مبنای قانونی، عقلی و منطقی دارد و متفاوت از موضوع مورد بررسی است؛ زیرا در موضوع مورد بحث، از بین رفتن هزینه دادرسی که متعاقب صدور قرار عدم استماع دعوا به دادخواه تحمیل می‌شود، نه تنها به جهت عدم رعایت اصول حقوقی توسط دادخواه به وجود نیامده است، بلکه فقط، به دلیل اختلاف در رویه‌ای شکلی ایجاد شده است که این امر، ضمن نقض یکی از حقوق اساسی

وی بر اساس آن چه پیشتر به آن اشاره شد، ناقض اصل ۲۲ قانون اساسی^۱ و مصداقی از تعرض به مال دادخواه است. در انتها، مطلب دیگری که به نظر نگارنده شایسته توجه می‌نماید آن است که صدور قرار عدم استماع دعوا در جواب دادخواهی فردی که ابتدا دعوی خود را در دادگاه عمومی مطرح کرده است، ممکن است باعث از بین رفتن اعتماد عمومی اشخاص به دادگستری شود. با در نظر گرفتن این امر که دعوی اشخاص مربوط به خسارت ناشی از عملکرد قضات، در دادگاههای دادگستری طرح می‌شود و با توجه به سیمت قضایی این قضات در دادگستری، صدور قرار عدم استماع دعوا، برای اشخاص عادی غیر آشنا به امور حقوقی، این شبهه را به وجود می‌آورد که دستگاه قضایی در راستای حمایت از شاغلان خود، دعوی مردم را نمی‌شنود و رد می‌کند! اگرچه صدور قرار عدم استماع دعوا در واقع به معنای از بین رفتن حق دادخواهی اشخاص بنا بر تصور و شبهه فوق نیست، لیکن برای پاره‌ای افراد که آشنایی به قوانین و مسائل حقوقی نداشته و دسترسی به متخصصین حقوقی نیز ندارند، ممکن است شبهه عدم بی‌طرفی دادگاهها را ایجاد کند که این شبهه، شایسته دستگاه قضایی نیست.

نقدهای رأی

رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ دیوان عالی کشور، همان‌طور که پیشتر به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، به طور کلی و به نظر نگارنده دارای جنبه‌های منفی و مثبت به این شرح است: نخست این که، الزام افراد در رعایت ترتیب مراجعه ابتدایی به دادگاه عالی انتظامی قضات و سپس دادگاه عمومی، اصل «در دسترس بودن» دادگاهها را به عنوان یکی از حقوق اساسی اشخاص با مانع مواجه می‌کند. دیگر آن که، در مسأله تعارض میان یک رویه شکلی و یک حق اساسی، حفظ و تضمین حقوق اساسی اشخاص، از مهمترین و والاترین اهداف حقوق شکلی و دادرسی است و در مقام حل تعارض میان این دو، تفسیر به نفع دادخواه در جهت تحقق و تضمین حقوق اساسی وی، به جای ایجاد التزام به رویه‌ای شکلی، شایسته تر به نظر می‌رسد.

۱. اصل ۲۲ قانون اساسی: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند».

مطلب دیگر این که، در صورت طرح اولیه دعوا در دادگاه عمومی، استفاده از قرار اناطه توسط این دادگاه به عنوان ابزاری کارآمد در حقوق دادرسی، تحصیل دلیل توسط دادگاه نیست و استفاده از این قرار، موجب صرف وقت و هزینه کمتری توسط دادخواه در فرآیند رسیدگی به دادخواهی وی می‌شود.

به علاوه، در صورت طرح اولیه دعوا در دادگاه عمومی، صدور قرار عدم استماع مطابق با رویه رأی مورد بررسی، موجب بی‌اعتمادی و دل سردی اشخاص نسبت به دستگاه قضایی خواهد شد.

از طرفی، اصولاً وجود دادگاه عالی انتظامی قضات به عنوان مرجع تخصصی صالح در رسیدگی به موضوع مورد بحث، مطابق با مسأله سلسله مراتب میان قضات و دادگاهها و نیز سازگار با اصول حقوقی است و رسیدگی به تقصیر یا اشتباه قاضی در مرجع تخصصی دادگاه عالی انتظامی قضات، موجب حفظ استقلال و صدور بیشتر آراء خلاقانه قانون مدار می‌شود.

همچنین، طبق رسالت ذاتی آراء وحدت رویه، این رأی وحدت رویه نیز از صدور آراء متهافت در ارتباط با دعاوی مطالبه خسارت از قضات جلوگیری می‌کند.

در پایان، رأی پیش رو از نظر نحوه نگارش فاقد ایراد است و شکل منسجم و صحیح و نظم نوشتاری آن، شایسته دیوان عالی کشور به عنوان عالی ترین دادگاه در نظام حقوقی ایران است.

نتیجه

حقوق دادرسی و قوانین و آیینهای رسیدگی به دعاوی، نقش مهمی در تضمین حقوق اساسی افراد دارند. در یک ارتباط دو سویه، همان طور که حقوق دادرسی و قوانین و آیینهای رسیدگی برآمده از آن، اعتبار خود را از قانون اساسی می‌گیرند و به وسیله اصول قانون اساسی تضمین می‌شوند، حقوق اساسی مندرج در قانون اساسی نیز باید توسط قوانین دادرسی تضمین شود. رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ دیوان عالی کشور با رویه شکلی ای که جهت رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت از قضات معمول می‌دارد، به نظر نگارنده و بنابر آن چه پیشتر بیان شد، نمی‌تواند نقش مهم قوانین آیین دادرسی را در تضمین حقوق اساسی افراد در ارتباط با موضوع مورد بحث، تحقق بخشد. **ترجیح یک رویه شکلی به حقوق اساسی ای چون حق در دسترس بودن دادگاه برای افراد، امری است که شایسته قوانین و آراء وحدت رویه نیست؛ در حالی که، ترتیب فرآیند رسیدگی ای که رأی وحدت رویه پیش رو مقرر کرده است، مانعی در راه دادخواهی اشخاص در دادگاههای صالح و در دسترس است. بنابراین، در وضعیت تعارض میان یک رویه شکلی با یک حق اساسی، تفسیر به نفع دادخواه و مبتنی بر اصول قانون اساسی، می‌تواند به عنوان یک راه حل برای رفع تعارض مزبور در نظر گرفته شود.**

به علاوه، به نظر می‌رسد همان طور که استفاده نادرست و نابجا از برخی ابزارهای قوانین دادرسی مانند قرار عدم استماع دعوا می‌تواند مستقیم و یا غیرمستقیم موجب نقض حقوق اساسی اشخاص شود، در مقابل، استفاده درست از ابزارهای مفید موجود در این قوانین چون قرار اناطه، می‌تواند تضمین کننده حقوق اساسی اشخاص باشد؛ به نظر نگارنده، صدور قرار اناطه به جای قرار عدم استماع دعوا در صورت طرح ابتدایی دادخواست مطالبه خسارت از قاضی در دادگاههای عمومی، حداقل در چهار مورد هماهنگی بیشتری با حق دادخواهی به عنوان یکی از مهم ترین حقوق اساسی افراد داشته و به نحو شایسته تری این حق را تضمین می‌نماید؛ نخست آن که، با پذیرش ابتدایی دادخواست در دادگاه عمومی و سپس صدور قرار اناطه، دادگاههای صالح بدون مانع تراشی و آن گونه که اصل ۳۴ قانون اساسی مقرر داشته در دسترس دادخواهان قرار می‌گیرد. دوم، زمان فرآیند دادخواهی کاهش می‌یابد، سوم، هزینه‌های غیرضروری ناشی از صدور قرار عدم استماع دعوا در این دعاوی که به دادخواهان تحمیل می‌شود حذف می‌شود و چهارم، از ظرفیت چنین ابزارهای موجود در قوانین دادرسی در راستای کشف حقیقت و کمک به احقاق حقوق دادخواهان، بجا و به بهترین نحو استفاده می‌شود.

منابع

۱. تقی زاده، ابراهیم، هاشمی، سیدعلی، ۱۳۹۳، مسئولیت مدنی «ضمن قهری»، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
۲. جلیلودن، یحیی، ۱۳۷۳، مسئولیت مدنی قضاوت و دولت در حقوق ایران، فرانسه، امریکا و انگلیس، تهران، نشر یلدا.
۳. خدابخشی پالندی، حسن، قبادی نژاد، محمدصادق، ۱۳۸۷، قرار اناطه حقوقی موضوع ماده (۱۹) ق. آ. د. م و بحثهای پیرامون آن، ماهنامه دادرسی، سال دوازدهم، شماره ۶۷.
۴. سلطانی نژاد، هدایت الله، ۱۳۷۶، بررسی تطبیقی مسؤلیت مدنی قاضی، فصلنامه تخصصی دانشگاه مفید، سال سوم، شماره ۱۱.
۵. شمس، عبدالله، ۱۳۸۱، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ دوم، تهران، نشر میزان.
۶. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۴۰۱، قواعد فقه، جلد اول، چاپ شصت و سوم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
۷. محمدی مطلق، علیرضا، ۱۳۹۱، مسؤلیت مدنی قضاوت در نظام حقوق کامن لا، وبلاگ حقوق بین الملل عمومی دانشگاه قم.
۸. معین، محمد، ۱۳۸۱، فرهنگ معین، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، پارس نوین.
۹. هاشمی، محمد، ۱۴۰۰، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، چاپ شانزدهم، تهران، نشر میزان.

"The process of proving the fault or mistake of the judge and its effect on the right to sue"

Criticism and Analysis of unanimous verdict number 791 issued on 17/04/1399

Mandana Aghajani^۱

Abstract

In Iran's law, contrary to some other countries, judges are liable for faults or errors they commit in their professional duties. Principle 171 of the constitution, article 30 of the law of supervision on judges conduct and article 24 of its regulation, describe the right to and the course of claiming loss due to fault or error of the judge. Courts' different interpretation of these articles in relation to manner and process of trial of such litigations resulted in issuance of unanimous verdict number 791 by the supreme court of Iran. In the writer's opinion, this verdict cannot guarantee some constitutional rights of individuals. The mandate to follow the order of referring to superior judicial disciplinary court and then to public court, impedes accessibility of courts for individual lawsuits (Principle 34). Furthermore, if the writ of non-suit is issued for not following the order indicated by this verdict, procedure of trial will be more costly and time consuming for the plaintiff and also will create distrust towards the judicial system in general public. Therefore, contrary to the order indicated by the unanimous verdict number 791, it seems that not mandating to follow such order, will be more aligned with interpretation in favor of plaintiffs based on their constitutional rights.

Keywords: *Fault, Error, Judge, Loss, Procedure of trial, Unanimous verdict number 791*

^۱. Ph.D. student of private law, University of Tehran (Alborz Campus),
(Email: mandana.aghajani@ut.ac.ir)